

## بسم الله الرحمن الرحيم

### کلام مرحوم نائینی

عرض شد که اشکال صاحب مصباح الاصول بر مقدمه دوم مرحوم محقق نائینی وارد نیست. مرحوم نائینی فرموده‌اند: در بعضی از موارد، شارع یقین حاصل از يك راه خاصی را برای احکام شرعیه کافی ندانسته است. مثلاً اگر مجتهد از راه قیاس به حکم شرعی یقین پیدا کند، حکم شرعی حاصل از قیاس مطلوب و مراد شارع نیست. روایت ابان بن تغلب که ابان نقل می‌کند: به امام باقر یا امام صادق (ع) عرض کردم اگر کسی انگشت يك زن را قطع کند، چقدر دیه دارد؟ فرمودند: ده شتر. گفتم: اگر دو انگشت را قطع کند؟ فرمودند: بیست شتر. سؤال کردم: اگر سه انگشت را قطع کند؟ فرمودند: سی شتر؛ اما اگر چهار انگشت زن را قطع کند، بیست شتر می‌شود؛ وقتی تجاوز از ثلث می‌کند، تبدیل به نصف می‌شود. ابان می‌گوید: ما در کوفه این حکم را شنیدیم و گفتیم ان الذی جاء به شیطان و قطع پیدا کردیم که این حکم باطل است.

البته در روایت تعبیر به «قطع پیدا کردیم» نیست، ولی عبارت کنا نسمع هذا بالكوفة و قلنا ان الذی جاء به الشیطان معنایش این است که ما یقین کردیم این حکم باطل است؛ چرا که طبق قیاس باید در قطع چهار انگشت، چهل شتر بدهد. لکن حضرت در جواب فرمودند که قیاس در دین راه ندارد، و حکم همین است که از ما شنیدید. مرحوم نائینی در اینجا فرموده است: معلوم می‌شود اگر انسان به يك حکم شرعی قطع پیدا کند، در صورتی که آن قطع از راه قیاس حاصل شود، مراد شارع را محقق نمی‌کند و کافی نیست.

### اشکال مرحوم آقای خوئی بر روایت ابان

مرحوم آقای خوئی در مورد این روایت، فرموده‌اند: اولاً روایت ابان ضعیف السند است؛ ثانیاً اشکال دیگری که این روایت دارد، این است که از کجای روایت استفاده می‌شود که ابان قاطع بوده و امام با فرض این که ابان قاطع است، فرموده‌اند قطعی که از راه قیاس حاصل می‌شود، معتبر نیست؛ ایشان می‌گوید: بله، استفاده می‌شود که ابان اطمینانی پیدا کرده است، و عبارت کنا نسمع هذا بالكوفة و نقول بان الذی جاء به الشیطان، مفید برای اطمینان است؛ لیکن کلام ما الآن در قطع است. اشکال سوم این که روایت دلالت بر منع از عمل به قطع ندارد؛ روایت نمی‌گوید اگر از راه قیاس قطع پیدا شد، این قطع فایده‌ای ندارد؛ بلکه امام در مقام ازاله قطع این شخص هستند، و می‌خواهند بفرمایند قیاس راهی نیست که در شریعت مورد نظر شارع باشد و نباید مفید قطع باشد.

## نظر استاد محترم

ملاحظه فرمودید که عمده اشکالات در مقدمه دوم کلام مرحوم نائینی است. نکته‌ای که ما داریم، این است که در اصل این مبنا که تقیید در چنین مواردی محال است، ما يك ملاحظه‌ای داشتیم و اگر یادتان باشد، در بحث‌های گذشته به این نتیجه رسیدیم که نیاز به متمم جعل - (که نائینی از راه متمم جعل وارد شدند) - نیست؛ بلکه شارع می‌تواند در همان جعل اول، بیان کند قطع حاصل از مقدمات عقلیه مانعیت دارد، یا بگوید قطع حاصل از کتاب و سنت در احکام شرعیه شرطیت دارد. بنابراین، نیازی به متمم جعل نیست. اما با قطع نظر از این مطلب، فرمایش مرحوم نائینی صحیح است. اگر مراد اخباری‌ها این باشد که شارع احکامی (واجبات و محرماتی) را می‌خواهد که از راه مقدمات عقلیه، قطع به آنها حاصل نشده باشد، فرمایش نائینی صحیح است که ثبوتاً کلام اخباری‌ها درست است؛ اما اثباتاً دلیلی برای آن نداریم.

## بیان مرحوم شهید صدر

اینجا باز يك نکته‌ای که تعجب‌آور است، این است که مرحوم شهید صدر رضوان الله علیه در صفحه 481 از کتاب مباحث الاصول قبول دارند که شارع می‌تواند در جعل اول به عنوان شرط بیان کند که قطع به وجوب صلاتی که از راه کتاب و سنت حاصل شده باشد، مد نظر من است. اما در ادامه فرموده‌اند: فرض کنیم شارع این شرط را کرد، آیا اگر کسی از راه عقل به این واقع - وجوب صلاة - رسید، این شرط رادعیت دارد؟ می‌فرمایند: نه؛ برای اینکه شارع نمی‌تواند بین علت و معلول انفکاک کند. اگر واقعاً این شخص از راه مقدمات عقلیه قطع به وجوب صلاة پیدا کرده، معنای قطع انکشاف الواقع است (یعنی دارد واقع را می‌بیند)، و در این صورت، شارع نمی‌تواند بگوید که او واقع را نمی‌بیند. بنابراین، مرحوم صدر فرموده است: اصل این که شارع چنین شرطی بکند، ممکن است؛ اما این شرط رادعیت ندارد؛ یعنی اگر کسی از راه عقل به یک حکمی رسید، شارع نمی‌تواند بگوید که چیزی برای او منکشف نشده است؛ نمی‌تواند بین علت و معلول انفکاک کند.

## پاسخ اشکال مرحوم شهید صدر

اما این اشکال، تعجب از مثل ایشان است؛ برای اینکه اگر شارع بفرماید: وجوب صلاتی را می‌خواهم که از راه مقدمات عقلیه به آن قطع پیدا نکرده باشی، معنایش این است که واقع فقط وجوب صلاة نیست. اگر واقع را فقط وجوب صلاة بگیریم، اشکال ایشان وارد است؛ اما عرض ما این است که اگر شارع چنین شرطی بکند، معنایش این است که واقع فقط وجوب صلاة نیست؛ بلکه واقع وجوب صلاة حاصل از غیر مقدمات عقلیه است. پس، اگر از راه عقل بخواهد برسد، به واقع نرسیده است؛ لذا اشکال ایشان هم وارد نیست؛ و در این مسأله، حق با مرحوم محقق نائینی است. تا اینجا محل نزاع را بیان کردیم و گفتیم که محل نزاع در این است که اخباری می‌گوید: اگر از راه دلیل عقلی بخواهیم واقع را استنباط کنیم، اعتباری ندارد؛ و فقط استنباط واقع از راه کتاب و سنت اعتبار دارد. اصولی می‌گوید: فرقی نیست؛ هم کتاب و سنت منبع استنباط است و هم عقل. همچنین بیان کردیم اگر مقصود اخباری‌ها چیزی باشد که مرحوم نائینی فرمود، ثبوتاً ممکن است، اما اثباتاً دلیلی برای آن نداریم. از اینجا به بعد، مجموعاً در کلمات اخباری‌ها دو دلیل عمده وجود دارد که اگر این دو دلیل عمده مورد بحث قرار گیرد و از آنها جواب داده شود، دیگر مجالی برای کلمات اخباری‌ها باقی نمی‌ماند.

## زمان پیدایش اخباری‌گری در میان مسلمین

اما قبل از اینکه آن دو دلیل را ذکر کنیم، بد نیست این نکته را عرض کنیم که شما ببینید پیدایش فکر اخباری‌گری در میان مسلمان‌ها از چه زمانی بوده و علت پیدایش این فکر در میان مسلمان‌ها چه بوده است؟ و این خودش يك بحث بسیار جالب و مهمی است. مرحوم شهید مطهری **رضوان الله علیه** در یکی از کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند که وقتی مرحوم بروجردی در بروجرد بودند و قبل از اینکه قم بیایند و مرجع علی الاطلاق شیعه شوند، ما در بروجرد خدمت ایشان رفتیم؛ آنجا صحبت از مسأله اخباری‌گری شد؛ ایشان فرمودند: من حدس می‌زنم که فکر اخباری‌گری در میان مسلمان‌ها از زمانی پیدا شد که در بین غربی‌ها فلسفه حسی مطرح شد.

برخی از فلاسفه غربی گفتند: ما هرچه را که حس کنیم، قبول داریم؛ اما چیزی را که از راه عقل بدان رسیده باشیم را قبول نداریم؛ هر چیزی را که تجربه کنیم، قبول داریم و الا اگر از راه دیگری باشد، نمی‌پذیریم. ایشان فرمودند: حدس می‌زنم آن افکار کم‌کم در میان مسلمان‌ها وارد شد و این فرقه اخباری‌گری را بوجود آورد. فرقه اخباری‌گری را از زمان ائمه و پیامبر(ع) که نداشتیم! همین زمان‌های متأخر از ملامین استرآبادی بوده که چنین چیزی بوجود آمد. مرحوم مطهری می‌نویسد: آنجا نشد که از ایشان سؤال کنم آیا شما قرینه و مدرکی هم بر این مطلب دارید؟ منتظر بودم؛ در بحث خارج اصولشان وقتی رسیدند به همین نظریه اخباری‌گری و نزاع اخباری و اصولی، آنجا هم ایشان اصلاً این مطلب را متعرض نشدند که ما دنبال کنیم ببینیم چه بوده است. مرحوم آقای صدر نیز می‌فرماید: ما در میان غربی‌ها يك فلاسفه شكاك داریم و يك فلاسفه مادی؛ و مسلك اخباری‌گری بیشتر شبیه فلاسفه شكاكین غربی است، و نه فلاسفه مادی. این را فقط خواستم اشاره‌ای داشته باشیم؛ اما آقایان مراجعه کنند که پیدایش اخباری‌گری در میان مسلمان‌ها از چه زمانی بوده است؟.

## دلائل اخباری‌ها بر مدعای خود

اما **دلیل اول** اخباری‌ها، كثرة الخطاء فی الاستدلالات العقلیه است. اینها می‌گویند: در استدلالات عقلی خطای زیادی واقع شده است؛ صدها سال فلاسفه می‌گفتند اصالة الماهوی باید باشیم، بعد آمدند آن استدلال را باطل کردند و گفتند باید اصالة الوجودی شویم؛ باز هم ممکن است آن را باطل کنند و نظر دیگری بدهند. یا در علم هیأت که مبتنی بر ریاضی و استدلالات عقلی است، صدها سال قائل بودند که در میان زمین و خورشید، زمین ثابت است و خورشید به دور زمین می‌چرخد؛ لکن بعد نتیجه گرفتند که زمین هم حرکت و گردش دارد؛ و یا راجع به کروی بودن زمین، هیأت بطلمیوس قائل به کروی بودن زمین نبود، و بعداً قائل شدند که زمین کروی است. لذا، می‌گویند: ما چون می‌بینیم در استدلالات عقلیه كثرة الخطاء واقع شده است، بنابراین، دیگر نمی‌توانیم به استدلالات عقلی اعتماد کنیم.

**جواب دلیل اول:** از این دلیل جواب داده و گفته‌اند: اگر این حرف را بزنیم، باید در تمام استدلالات عقلیه‌ای که با آنها اصل توحید و اصل ذات باری تعالی و اصل نبوت و رسالت اثبات می‌شود نیز تشکیك کنیم؛ و این نمی‌شود. اخباری‌ها هم در پاسخ و اشکال بر این جواب، گفتند که ما استدلالات عقلیه بدیهی و فطری را نمی‌گوئیم. مرحوم جزایری بین احکام عقلی بدیهی و احکام عقلی غیربدیهی فرق گذاشت؛ مرحوم محدث بحرانی بین احکام فطری و احکام عقلی غیرفطری فرق گذاشت. اینها در جواب ممکن است بگویند: شما اگر می‌گوئید كثرت الخطاء در آنها هم راه دارد، بالاخره ممکن است ما فکر کنیم يك استدلالی عقلی بدیهی است ولی بعد معلوم شود که بدیهی نیست. (این نکته را دقت کنید) یعنی اگر کسی از طرف اخباری‌ها بگوید ما که می‌گوئیم

کثرت الخطاء از دلیل عقلي سلب اعتماد می‌کند، کثرت خطا فقط در استدلالات نظری (احکام عقلي غیرفطري و غیربدیهی) واقع می‌شود؛ می‌گوئیم ممکن است که شما يك حکم عقلي را فکر کنید بدیهی است، اما واقعاً بدیهی نباشد؛ فکر کنید که نیاز به استدلال ندارد، اما بعداً معلوم شود که نیاز به استدلال دارد. پس، اولین نقضی که بر اینها وارد می‌شود، این است که اگر بخواهید مسأله کثرة الخطاء را بگوئید مانع است، باید دست از استدلالات عقلي تماماً بر دارید و اگر بخواهید این کار را بکنید، مشکلات زیادی برای شما بوجود می‌آورد.

**جواب دوم** این است که شما بالاخره می‌گوئید ما احکام شرعیه مستند به کتاب و سنت را قبول می‌کنیم؛ آیا در استدلالات مبتنی بر کتاب و سنت، احکام عقلیه نداریم؟ مگر در همین استدلالات، صغری و کبری تشکیل نمی‌دهیم؟ در احکامی که از کتاب و سنت استدلال می‌کنید، اگر دو حکم به حسب ظاهر یکدیگر را نفی کنند، آیا نمی‌گوئید که تناقض باطل است و باید یکطوری اینها را توجیه کرد؟ پس، بالاخره شما در خود استنباطات مبتنی بر کتاب و سنت هم از احکام عقلیه استفاده می‌کنید.

**جواب سوم** این است که می‌گوئیم ما يك قانونی داریم که این قانون، استدلالات عقلي را ایمن از خطا می‌کند. و آن قانون، منطق است. استدلالات عقلي اگر بر اساس منطق باشد، ایمن از خطا می‌شود. مر حوم استرآبادی به این نکته توجه داشته و در کلامش گفته است: منطق فقط می‌آید صورت استدلال را برای ما تضمین می‌کند. ما به استرآبادی می‌گوئیم شما همه منطق را ندیده‌اید؛ ما در باب استدلالات، بحثی داریم به نام مواد الاقیسة؛ مواد برهان باید از یقینیات باشد که یکی از امور ششگانه اولیات (ضروریه)، فطریات، بدیهیات، حسیات، تجربیات، مشاهدات باشد؛ اینطور نیست که منطق فقط صورت استدلال را درست کند؛ بلکه هم صورت و هم مواد قیاس را درست می‌کند. این سه اشکال مهم بر دلیل اول وارد است.